# روابط سرد، ویژگی جامعه مدرن

کامران فانی
مترجم

در شهرها و روستاهای کوچک به‌طور معمول، روابط بین مردم بسیار نزدیک و صمیمانه است. در این شهرها معمولا، بیشتر مردم از اتفاقاتی که در شهرشان رخ می‌دهد، مطلع هستند و در بیشتر امور شهر یا روستای خود درگیرند، این رفتار غالب، بیشتر به نوع تعاملات بین مردم این شهرها ارتباط دارد. از این‌رو این گونه رفتارها در شهرهای کوچک و به‌خصوص روستاها، باعث پیوند خوردن زندگی خانوارها شده است و رابطه عمیقی بین مردم یک شهر یا روستا دیده می‌شود. اما این موضوع در شهرهای بزرگ صدق نمی‌کند. برای مثال اگر تاملی در رفتار غالب مردم تهران داشته باشیم متوجه دوری مردم از هم و سردی روابط بین آنها خواهیم شد. البته شاید این موضوع، ناراحت‌کننده یا خطری برای جامعه نباشد بلکه در شهرهای بزرگ و به‌ویژه تهران، این مسأله امری طبیعی قلمداد می‌شود. بسیاری از تحلیلگران و جامعه‌شناسان بر این عقیده هستند که این سردی رفتار در مردم، باعث گسست اجتماعی می‌شود که من با این بحث موافق نیستم. این گونه رفتارها در جوامع توسعه‌یافته، طبیعی است زیرا شهری مانند تهران می‌تواند در یک روز محمل هزاران اتفاق مختلف باشد اما این امر نیز طبیعی است. در شهرهای بزرگ و به‌خصوص در کشورهای توسعه‌یافته، این روابط سرد در مقایسه با شهرهای ما بسیار بیشتر است اما این سردی روابط، نه‌تنها باعث عقبگرد نشده بلکه باعث پیشرفت آنها شده است زیرا در کنار این سردی روابط با بی‌اهمیتی شهروندان به یکدیگر، نظم و انضباط شهری و حقوق شهروندی به‌خوبی رعایت می‌شود اما این روند در جامعه ما دیده نمی‌شود. یکی از اتفاق‌هایی که می‌تواند هر از گاهی مردم را کنار هم جمع کند، مناسبت‌های ویژه است. مناسبت‌هایی که یک ملت را برای موضوعی واحد، دورهم جمع می‌کند. معتقدم، روزمرگی رایج که در جامعه ما به‌صورت یک «اپیدمی» درآمده است، تأثیر زیادی بر حلقیات و رفتار هر فرد یا دیگری دارد. برای مثال بارها شنیده‌ایم که می‌گویند: «روزت را به‌خوبی بساز یا روز خوبی داشته باشی»؛ این هم از همین موضوعاتی است که اشاره کردم. یکی از مسائلی که در شهر ما باعث بی‌توجهی مردم نسبت به یکدیگر شده، پیچیدگی زندگی امروزی است. منظور از پیچیدگی در زندگی این است که زندگی و حوادث متشکل آن، غیرقابل پیش‌بینی شده است. رخدادهای «یومیه»، غیرقابل تصور شده و به همین دلیل مردم انتظار بروز هر اتفاقی را دارند. حساسیتی که اکنون درباره روابط سرد مردم با یکدیگر، شکل گرفته است، ریشه در بافت سنتی ما و روابط گرم خانواده‌ها در قدیم دارد. برخی از تفکرات سنتی ما و گروهی از آدم‌های سنتی در جامعه ما هنوز هم باقی هستند. به همین دلیل سردی روابط، از نظر آنها، به هیچ‌وجه پذیرفته‌شده نیست و در تلاش برای تغییر آن هستند. این تلاش به‌جایی نخواهد رسید و تغییر روند موجود به نظر غیرممکن است چون جامعه ما درحال گذار از سنت به مدرنیته است برای همین امکان ماندن بافت سنتی در کشور از لحاظ اجتماعی وجود ندارد.

## خاطره‌بازی

# دلخوشی از دست رفته ما

حسین کعبی
فوتبالیست

جام‌جهانی بود. ایران بعد از دو دوره، جواز حضور در این بازی‌ها را کسب کرده و شور و هیجان وصف‌ناپذیری در بچه‌های تیم‌ملی شکل گرفته بود. هرکدام از بچه‌های تیم در آرزوی مختص به خود بودند. ما دوست داشتیم در این بازی‌ها، عملکرد خوبی داشته باشیم. جام‌جهانی و رخدادهایی که هنگام برگزاری آن به‌وقوع می‌پیوندند، قابل توصیف نیست. بهترین‌های دنیا جمع می‌شوند تا خود را به‌رخ حریفان بکشند. جایی برای ریسک و اشتباه وجود نداشت. باید بهترین بازی‌های عمرمان را ارایه می‌کردیم. در مقابل یکی از بهترین تیم‌های جام قرار گرفتیم. تیمی که برنده توپ‌طلای آن دوران را در خود داشت. این تیم غیر از رونالدو که دیگر احتیاجی به تعریف و تمجید ندارد، حرفه‌ای‌های دیگر را هم در خود جای داده بود؛ اما ما هم ایران بودیم؛ تیمی که یک نقطه‌تمایز بزرگ با سایر تیم‌ها داشتیم و تا حدود زیادی نقطه‌قوت ما هم قلمداد می‌شد. ما پشتیبانی عظیم مردمی داشتیم که چه در آلمان و چه در تهران، همراه و حامی تیم‌ملی بود. این موضوع، نقطه‌قوت تیم ما محسوب می‌شد. نکته با اهمیت، توجه مردم به تک‌تک حرکات ما در آن بازی‌ها بود. حتی افشاری که کمتر احتمال می‌رفت بازی‌های تیم‌ملی را مشاهده کنند نیز با دقت‌به‌جزیی‌ترین حرکات ما در زمین، عکس‌العمل نشان می‌دادند. این موضوع هم ارزشمند است و تا حد زیادی نیز کار بازیکنان را سخت می‌کرد. ناخودآگاه این نگرش به‌وجود می‌آمد که ملت ایران با دقت به حرکات بازیکنان تیم‌ملی می‌نگرد و هر اشتباه یا عملکرد مثبت و منفی را می‌بینند و بر آنها تأثیر می‌گذارد. بارها با بازیکنان تیم‌ملی در این‌باره، صحبت کرده بودیم که بتوانیم با عملکردمان دل ملت را شاد و تحولی حتی کوتاه، در نظام اجتماعی کشور ایجاد کنیم. ولی، با گذشت سالیان، فکر می‌کنم یکی از مهم‌ترین دلخوشی‌های مردم‌مان از بین رفته است زیرا فوتبال ما درحال سقوط است. شاید جالب باشد وقتی به‌اسناد یوم‌های ورزشی کشورمان نگاهی بیندازیم و وضع امروز و میزان استقبال از فوتبال را با چند سال قبل مقایسه کنیم. مردم همان مردم هستند که تا چند سال قبل ورزشگاه‌ها را پر می‌کردند اما چرا امروز این گونه نیست؟ بد نیست نگاهی به بازی‌های اخیر تیم‌ملی در جام‌ملت‌های آسیا بیندازیم که مردم چه تصوراتی داشتند و چه اتفاقاتی صورت پذیرفت. نگرانی امروز من از افول فوتبال نیست. نگرانی من از مردمی است که با ورزشکاران‌شان انس می‌ورزیدند و آنها را عضوی از زندگی‌شان می‌دانستند اما امروز دیگر این گونه نیست. این مسأله ناگوار است و باعث دوری مردم از یکدیگر و قهرمانانشان می‌شود، طوری که اعتماد خود را نسبت به ورزش و یکی از مهم‌ترین دلخوشی‌هایشان از دست می‌دهند.

## به چی فکر می کنی؟

# پوپولیسم رسانه‌ای، روزمرگی عمومی

بیژن عبدالکریمی
دانشیار فلسفه

جامعه امروز ما، جامعه‌ای است که با پدیده‌های مختلفی دست به گریبان شده و در این بحث نمی‌توان انگشت اتهام را به‌سمت خاصی نشانه گرفت. در این میان گاهی اوقات، رویه‌هایی در جامعه شیوع پیدا می‌کند که مضرات‌اش به کل جامعه می‌رسد. یکی از این پدیده‌ها که جامعه ما را دربر گرفته، پوپولیسم است به این معنا که شیوه‌هایی از سوی افراد برگزیده می‌شود که با توجه به آن نوعی عوام‌گرایی در جامعه قالب می‌شود. در این میان، ژورنالیسم نیز از این پدیده تأثیر پذیرفته است و خود ژورنالیست‌های ما نیز درگیر پوپولیسم و آنچه پوپولیست‌هامی پسندند، شده‌اند. این پدیده در حالت کلی، باعث دلخوری است و این سوال را مطرح می‌کند که چرا روزنامه‌نگاران ما که به‌نوعی روشنفکران این سرزمین هستند، وارد این بازی می‌شوند و در بسیاری از موارد، مسائل اساسی را مطرح نمی‌کنند و بیش از اندازه به حاشیه‌ها می‌پردازند؟ در این میان، دردهای واقعی جامعه، از متن به حاشیه می‌رود؛ مطالبی که می‌توانند به جامعه کمک کنند و همیشه به شکلی در جامعه مطرح بوده و ارزشمند هستند اما تحت‌تأثیر این فضا، به شکل دیگر مطرح می‌شوند. مباحث زیادی وجود دارد که می‌تواند مطرح شود و با طرح آنها، مناظرات و مباحثاتی شکل بگیرد که نفع عمومی جامعه را دربر دارد اما متاسفانه جایی منتشر نمی‌شوند و از آنها سخنی به‌میان نمی‌آید.

این فضا و عمومیت یافتن آن، باعث شده است در ابعاد مختلف دچار روزمرگی شویم. قدرت، روزمره؛ دولت، روزمره؛ افراد، روزمره؛ ژورنالیست‌هایمان هم دچار روزمرگی شده‌اند! دغدغه آنها در این شرایط چنین است که می‌خواهند صفحه‌هایی را که باید، پر کنند. با اطمینان می‌توان گفت در این فضا، هیچ اتفاقی نمی‌افتد. این کار هم نوعی خودارضایی ذهنی است، یا نهایتا درد یک لقمه نان. تاسف اینجاست که با شیوع چنین رویه‌ای، حرف‌هایی که می‌توانند افق تازه‌ای ایجاد کنند و به اندازه سر سوزنی، جامعه را به‌جلو ببرد، زده نمی‌شود. درست همان حرف‌ها و مطالبی که باید بیان و در روزنامه‌ها منتشر شود، مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد و از آنها، صرف‌نظر می‌شود. بیش از هر چیز در این وادی، مسأله خودآگاهی است که به محاق می‌رود. حتی ژورنالیست‌هایی که مدعی آزادی‌اندیشاند و بخشی از کنشگران جامعه را تشکیل می‌دهند، این امر را بر نمی‌تابند. آنها با پرداختن به موضوعات قشری و سطحی‌ای که به پدیده پوپولیسم دامن می‌زنند، به تهیه خوراک برای منابع ذینفع، می‌پردازند و با تغذیه پوپولیسم و رواج بیشتر آن، موجب فربه‌تر شدن آنهامی‌شوند.

## امروز با مولانا

من ز سرگین می‌نجویم بوی مشک — من ز آب جو نجویم خشت خشک
من ز شیطان این نجویم کاوست غیر — که مرا بیدار گرداند به غیر

## یک خبر | یک نگاه

# فقط ۷۰۰۰ سقط قانونی در کشور انجام می‌شود

۳میلیون زوج نابارور و ۲۲۰هزار سقط در سال. محمداسماعیل مطلق، مدیرکل دفتر سلامت خانواده، جمعیت و مدارس وزارت بهداشت این آمار را در اینسا اعلام کرده است. ۳میلیون نفر به‌دنبال داشتن فرزندانند و در مقابل ۲۲۰هزار جنین هر سال سقط می‌شوند اما آنچه در این خبر جالب توجه است آمار سقط‌های غیرقانونی است. فقط ۷۰۰۰مورد این سقط‌ها قانونی است و باقی آن در شرایط غیرقانونی و اغلب غیربهداشتی صورت می‌گیرند.

وزارت بهداشت در این دولت توانسته به نیازهای گروه‌ها و اقشار مختلف توجه کند و تا جای ممکن آنها را رفع کند. برنامه‌هایی نیز که در آینده در دستور کار قرار داده مثل رایگان کردن خدمات درمانی امیدبخش‌اند و در حال پیشرفت. احتمالا صحبت کردن درباره مسأله سقط در ایران با ملاحظاتی همراه است اما این‌که وزارت بهداشت بتواند برای سقط‌هایی که خواه‌ناخواه در ایران انجام می‌شوند، فکری بکند تا از عوارض بعدی آن برای جامعه جلوگیری شود حتما نقطه مثبتی در کارنامه‌اش خواهد بود.

## برش

# مردی تنها در غار نشسته است

|مج آلبوم|

موهای بلندی دارد. ریش‌هایش به زانو می‌رسد. چانه‌اش را بین دو دست گرفته‌است.
چشم‌هایش را می‌بندد.
گوش می‌دهد، به صداها، صداهای بی‌پایان، صداهایی که از حوضچه‌ای از گوشه غار می‌آید.
این صداها صدای زمین‌اش است.
آنها فقط یک چیز می‌خواهند.
زمان.
سارا لمون صاحب یکی از این صداهاست.
او که نوجوانی در زمانه ماست، روی تخت لم داده و به عکسی در تلفن همراهش نگاه می‌کند. نوجوانی زیبا رو با موهایی به‌رنگ دانه‌های قهوه.
امشب قرار است او را ببیند. امشب ساعت هشت‌ونیم. با هیجان تکرار می‌کند: «هشت‌ونیم!» و به این فکر می‌کند که چه بپوشد. شلوار مشکی؟ پیراهن آستین کوتاه؟ نه. دوست ندارد کسی دست‌هایش را ببیند. آستین کوتاه‌نه. می‌گوید: «زمان بیشتری می‌خواهم...»

**برشی از کتاب ارباب زمان -اثری از مج آلبوم**

## شاتر

**پناهگاه حیوانات-رشت**

آزاده محجوب ساکن منطقه لاکان رشت مدت ۵ سال است که بیش از ۱۶۰ حیوان خانگی زخمی را از مناطق مختلف جمع آوری کرده و در بخشی از منزل خود به مداوا و نگهداری آنها می پردازد.
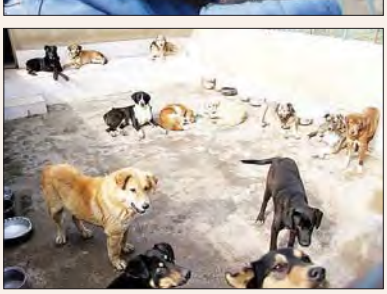
**عکاس: علی اسداللهی سوته**